

بازتاب فضای سیاسی-اجتماعی حیات استرآبادی در تاریخ جهانگشای نادری

اکرم ناصری، دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی دانشگاه فردوسی (نویسنده مسئول)
عباس سرافرازی، دانشیار تاریخ ایران اسلامی دانشگاه فردوسی
زهرا علیزاده بیرجندی، دانشیار تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بیرجند

چکیده

کتاب *تاریخ جهانگشای نادری* تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگاری سلسله‌ای عصر افشاریه است. نوشتار حاضر بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد که از طریق مطالعه شاخصه‌های بینشی و روشی استرآبادی در نگارش *تاریخ جهانگشای نادری*، چگونگی بازتاب فضای سیاسی-اجتماعی حیات مورخ را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. در قلمرو تاریخ‌نگاری و نقد تاریخی توجه به بینش و روش مورخ امری ضروری است. بینش و روش در تاریخ‌نگاری دو مقوله تفکیک‌ناپذیر و مرتبط با یکدیگرند. شناخت مورخ و اثر تاریخ‌نگارانه‌ی او مبنای شناخت زمانه اوست و فهم متون تاریخ‌نگارانه در هر عصری مستلزم شناخت عناصر روشی و بینش حاکم بر متن تاریخی است. در واکاوی بینش استرآبادی در *جهانگشا* به گرایش-ها، باورها و تمایلات اثرگذار مورخ در چند محور مشیت‌گرایی، نخبه‌گرایی، بینش مذهبی، اجتماعی و انتقادی پرداخته شده است. در بررسی روش استرآبادی در *جهانگشا*، مؤلفه‌هایی که در مباحث روش‌شناختی مدنظر قرار می‌گیرد، نظیر ویژگی‌های سبکی، منابع مورد استفاده مورخ و عواملی از این دست مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که در پیدایی و نگارش *تاریخ جهانگشای نادری*، عواملی چون بافت و موقعیت اجتماعی و سیاسی حیات استرآبادی و گرایش‌های فردی مؤلف در کنار ویژگی‌های زبانی در پرتو شرایط و موقعیت زمانه بر بینش و روش تاریخ‌نگارانه‌ی متون این عصر تأثیر گذارده است.

واژگان کلیدی: میرزامهدی خان استرآبادی، *تاریخ جهانگشای نادری*، حیات سیاسی-اجتماعی،

بینش، روش.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۹/۰۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۶/۱۴

E-mail: akram_naseri@yahoo.com

مقدمه

در نقد و بررسی منابع تاریخی یکی از شیوه‌های رایج در ارزیابی منابع تاریخ‌نگارانه برای آگاهی از فضای سیاسی-اجتماعی حیات مورخ، تحلیل بینش و روش اوست. در بررسی انتقادی متون تاریخی، ضمن پرهیز از نگرش انتزاعی به دو مقوله بینش و روش، نشان دادن شیوه‌های اثرگذاری آنان بر یکدیگر ضروری می‌نماید. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده بینش مورخ متفاوت‌اند. در میان مؤلفه‌های بینشی می‌توان از جهان‌بینی، باورهای اعتقادی، بافت موقعیتی و ارزش‌های اجتماعی روزگار مورخ یاد کرد. در مباحث روشی نیز عوامل متعددی نظیر سبک نوشتاری رایج زمانه‌ی مورخ، میزان تحصیلات، ذوقیات وی و پایگاه اجتماعی او بر نگرش اثر تأثیر گذارده‌اند. در مقاله‌ی حاضر تلاش شده تا از طریق ارتباط دو مقوله بینشی و روشی در تاریخ‌نگاری استرآبادی به‌عنوان یکی از مورخان شاخص عصر افشاریه به چگونگی بازتاب فضای سیاسی-اجتماعی روزگار مورخ پرداخته شود. بر اساس این هدف، پژوهش حاضر این پرسش اساسی را مدنظر قرار داده است که فضای سیاسی-اجتماعی حیات استرآبادی چه تأثیری در تاریخ‌نگاری او داشته است؟ فرضیه مطرح در پاسخ به سؤال فوق این است که ویژگی‌های بینشی و روشی استرآبادی اعم از باورها و گرایش‌های فکری او در گزینش رخدادها و تحلیل آن‌ها و ویژگی‌های سبکی وی در نگرش اثرش تأثیرگذار بوده است.

در نقد و بررسی پیشینه‌ی پژوهش گفتنی است که در باب بررسی بازتاب فضای سیاسی-اجتماعی حیات استرآبادی با تکیه بر دو مقوله بینش و روش در *تاریخ جهانگشای نادری*، پژوهشی مستقل نگرش نیافته است. درباره این موضوع می‌توان به‌صورت پراکنده و به شیوه توصیفی در لابه‌لای لای تحقیقات انجام‌شده درباره تاریخ افشاریه مطالبی یافت. در زمینه منابع چاپی می‌توان به کتاب *تاریخ اجتماعی/ایران* از دکتر رضا شعبانی اشاره کرد. نویسنده در قسمت منشیان با نگاهی اجمالی، به زندگی استرآبادی و نحوه ورود او به دستگاه نادر پرداخته است، اما در این اثر تحلیل جامعی پیرامون فضایسیاسی-اجتماعی حیات استرآبادی با تکیه بر بینش و روش او صورت نگرفته است. نویسنده در سطور پایانی خود بر خلأ مطالعاتی در آثار تاریخ‌نگارانه‌ی این دوره اذعان داشته و انجام پژوهش در این حوزه را از نظرگاه‌های ادبی، سیاسی و اجتماعی ضروری دانسته است. در میان تحقیقات می‌توان از مقاله «خاوری شیرازی و تثبیت مکتب تاریخ‌نویسی استرآبادی» از دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد یاد کرد که در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است. نویسنده ادعاهایی را مبنی بر نقش میرزا در گسترش ساده نویسی در تاریخ‌نگاری دوره افشاریه و تأثیر آن بر دوران قاجار مطرح کرده است، اما از موضوع ساده

نویسی فراتر نرفته است. مقاله دیگر با عنوان «مهدی‌خان استرآبادی» به قلم خانم پروین نادر در سال ۱۳۸۳ در کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا* در ۵ صفحه نگارش یافته است. در مقاله فوق نویسنده پس از شرح مختصری از زندگی مؤلف، تنها در چند سطر به ذکر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری این اثر پرداخته است، اما بحثی پیرامون بازتاب حیات سیاسی-اجتماعی مورخ مطرح نکرده است. لذا تحقیقات صورت گرفته در زمینه تاریخ‌نگاری اغلب توصیفی بوده و رویکرد تحلیلی و انتقادی در آن کمتر به چشم می‌خورد. با توجه به خلأ تحقیقاتی در حوزه تاریخ‌نگاری افشاریه، به‌ویژه فقدان پژوهش‌هایی روشمند مبنی بر مبانی تئوریک، انجام پژوهش‌هایی در حوزه تاریخ‌نگاری این دوره ضروری می‌نماید.

شیوه تبویب تاریخ جهانگشای نادری

تاریخ جهانگشای نادری در ردیف تواریخ سلسله‌ای، یکی از مفصل‌ترین زندگینامه‌های نادرشاه و منبعی ارزشمند برای شناخت اوضاع سیاسی ایران عصر افشاری در خلال سال‌های ۱۱۴۲ ه.ق تا ۱۱۶۰ ه.ق است. کتاب با شرح غلبه افغانه در دوره‌ی سلطان حسین صفوی آغاز می‌شود و سپس با ذکر روی کار آمدن نادر به شرح اقدامات وی جهت آزادسازی ایران از شر استیلای بیگانه می‌پردازد. روشی را که استرآبادی در تدوین *جهانگشای نادری* به کار گرفته است از برخی جنبه‌ها با سایر آثار تاریخی همسانی‌هایی دارد، لکن با توجه به فضای فکری و شخصیت مورخ، شاخصه‌هایی در روش نگارش وی دیده می‌شود که پرداختن به آن برای شناخت این منبع تاریخی و اطلاع از فضای سیاسی-اجتماعی روزگار مورخ ضروری است. همچنین مطالب *جهانگشای نادری* به لحاظ منبعی دست‌اول مورد استفاده مورخان دیگر نظیر محمدکاظم مروی، محمدصادق نامی، ابوالحسن گلستانه، ابوالحسن کاشانی و محمدتقی ساروی قرا گرفته است.

در خصوص نام کتاب باید اشاره کرد که این اثر در فهرست کتابخانه‌ها به نام *تاریخ نادری* ذکر شده است، به طوری که علت این نام‌گذاری چندان مشخص نیست. در واقع میرزا خود به‌طور مستقیم نامی برای تألیفش انتخاب نکرده و بعد از او این اثر به نام *جهانگشای نادری* معروف شد. این اثر با نام‌های مختلف نظیر *جهانگشای نادری* و *نادرنامه* نیز خوانده شده است. استرآبادی در یکی از صفحات آغازین کتاب تعبیر «روزنامه‌ظفر» را برای اثر خویش آورده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۰). این تعبیر نیز با عنوان قبلی به‌ویژه *جهانگشای نادری* بی‌ارتباط نیست، زیرا به‌طور ضمنی همان مفهوم جهانگشایی را به ذهن متبادر می‌سازد. احتمال دیگری نیز وجود دارد که این اثر تقلیدی از *ظفرنامه تیموری* اثر

شرف‌الدین علی یزدی باشد. این احتمال نشان می‌دهد که تیمور و فتوحاتش منبع الهام نادر بوده‌اند. تعبیر دیگری که استرآبادی برای نام کتاب خویش برگزیده، «شگرف» است که خود مبین تأثیر شگرف رخدادهای عهد نادر در سرنوشت مردم ایران است. استرآبادی در مقدمه کتابش قبل از ورود به شرح رخدادهای عصر به بیان هدف خود از نگارش کتاب پرداخته و می‌نویسد: «غرض از نوشتن این اوراق این است که بر عالمین روشن شود که ایران، چگونه ایران و ممالک به چه قسم ویران بود و آن حضرت معمار گونه با عزمی استوار، ویرانی‌ها را درست کردند و گل‌های این گلشن افسرده را که از هجوم بیگانه لگدکوب حوادث زمان بود به چه آب و رنگ رساندند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۶).

آنچه از متن فوق برمی‌آید اینکه اوضاع ایران مقارن استیلای افغانه و شرایط نابسامان مردم در آن ایام در تاریخ‌نگاری استرآبادی تأثیر گذارده است. سخن وی پیرامون اوضاع آشفته ایران و آغاز کار نادر، شاهی بر این مدعاست: «بعد از آن که بزم‌آرای دوران در عشرت سرای ایران، ساز ناسازی کوک کرد، در هر گوشه، از مخالف و موافق، نواها و از هر سر، چون کاسه تنبور، صداها برخاسته، ترک و تاجیک، چنگ آسا، سینه به ناخن حسرت خراشیدند؛ و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده، در دایره محنت، کف‌زنان افسوس گشتند و هر جا قوی‌دستی بود، سر از گریبان خودسری درآورده، از آن جمله محمود سیستانی رایت طغیان برافراشت» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۰). در هنگامه‌ی این شورش‌ها وی نیز از تلاش نادر برای احضار طوایف افشار، کردها و سایر ایلات ساکن ایبورد، دره گز و کلات سخن می‌گوید. وجود چنین شرایطی سبب شده که مورخ در بخش‌های مختلف اثر خود هر جا که امکانش وجود داشته از ظهور نادر چون سرداری لایق و احیاکننده‌ی نام میهن یاد کرده و بی‌اختیار پیروزی‌هایش را می‌ستاید. گاه از ضرورت وجود او برای ثبات دولت ایران و قوام بنیان حکومت به اعتراف دوست و دشمن، سخن گفته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۵). نشاط و شکرگزاری عامه‌ی مردم به سبب ظهور نادر نیز در گزارش‌های استرآبادی نشانگر جایگاه وی به‌عنوان منجی در اذهان مردم آن روزگار است: «پس کوکبه والا وارد ارض اقدس گشته مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش همدیگر را چشم‌روشنی گفتند و وضیع و شریف از شرف‌اندوزی خدمت فرخنده گوهرش لالی شکر الهی را به مثقب زبان سفتند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۲).

نثر جهانگشای نادری

بنا بر نظر مصحح کتاب، نثر مورد استفاده در تاریخ جهانگشای نادری، برحسب شغل اصلی نویسنده یعنی دبیری، نثری است متکلف که البته در پیچیدگی به پای دیگر کتاب او یعنی دره نادره نمی‌رسد، چراکه برخلاف دره، در آن لفظ چندان به جای معنا ننشسته و نویسنده بیشتر توجه به مضمون آن داشته است، اما در قسمت‌های مختلف این اثر واژگان مغولی و ترکی فراوانی در کنار صنایع لفظی و اشعار به کاررفته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱). سبک استرآبادی در نقل رخدادها بر اساس گفته‌های مورخ «رسم اجمال و ایجاز» است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۰). ایجاز، ضد اطناب و به معنی کوتاه کردن سخن است و سخن موجز کلامی است که حداقل الفاظ در آن به کار رود و معنی را بدون ابهام بیان کند تا باعث ملالت خواننده و یا شنونده نشود (میرفخرایی، ۱۳۸۶: ۵۹). شاید بتوان یکی از دلایل این اختصارگویی را در بافت موقعیتی زمانه جستجو کرد، چراکه روش استرآبادی در نگارش بخش‌های آخر کتاب از لحاظ صراحت لهجه نسبت به صفحات آغازین اثر بسیار متفاوت است و بدون شک پس از قتل نادر نگاشته شده است (تجلی‌بخش، ۱۳۴۶: ۱۷۷؛ قدوسی، ۱۳۸۷: ۵۱۹). در واقع سبک و زبان به کاررفته در جهانگشا تلفیقی از شکل‌های مختلف بیان و استفاده از صنایع بدیعی است که در نگارش اثر وی وجود دارد. نثر جهانگشا را می‌توان نمونه آخرین نثر دوره صفویه دانست. استرآبادی مانند مؤلف عالم-آرای عباسی از جملات و عباراتی استفاده کرده که موجز و دقیق می‌باشد. نمونه‌هایی از این صنایع بدیع در ستایش مدح آمیز نادر شاهی بر این مدعاست (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۳). نثر استرآبادی به عنوان یک منشی درباری که از اواخر دوران صفویه در مناصب اداری مشغول بوده و پس از تاج‌گذاری نادر در دشت مغان به مقام منشی‌الممالکی رسید، مملو از واژگان و الفاظی است که در حوزه دبیری بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. گرچه سبک وی تا حدی ادامه سبک تاریخ‌نگاری ادوار پیشین است، اما این روح ادبی حاکم بر روزگار استرآبادی است که بر تاریخ‌نگاری وی تأثیر گذارده است.

استرآبادی اثر خود را با خطاب قرار دادن دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌یابان حکمت‌های الهی - که به احتمال زیاد همان اهل تاریخ می‌باشند- با مدح نادر آغاز کرده و ظهور وی را به تأیید ایزد الهی دانسته است. او در همان آغاز سخن، در توجیه ظهور نادر اشاراتی به تدبیر الهی دارد که در اوضاع جهان پریشان و در هنگامه‌ی بیدادگری «ستم‌کیشان» فردی را برای التیام قلوب ستم‌دیدگان مبسوط الید می‌کند (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۳). این سخن مورخ اشاره‌ای تلویحی به حدیثی مشهور- «إِنَّ اللَّهَ يَبْعُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»- است که خداوند در هر سده یک نفر را

می‌فرستد که وی دین امت را تجدید کند (مطهری، ۱۳۶۸: ۷). یکی دیگر از ویژگی‌های نثری در تاریخ-نگاری استرآبادی استفاده از آیات در متن کلام مورخ است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۰، ۳۵۴). وی از اغلب آیات قرآنی در ابتدا یا در حین شرح یک واقعه به‌نحوی که با مضمون حادثه تطبیق داشته باشد، بهره می‌گیرد. آیات و احادیث به کار گرفته شده گاه آن‌چنان با معنی کلام پیوستگی دارد که گویی خود قسمتی از نثر است و اگر آن‌ها را از میان کلام بردارند، به کلی رابطه عبارات گسیخته می‌شود. با توجه به آیات مورد استفاده در متن اثر می‌توان دریافت که اغلب آیات درج شده در روایت‌های استرآبادی مربوط به شرح فتوحات نادر است که به‌نوعی اشاره به مشروعیت بخشی او دارد. از دیگر ویژگی‌های نثری، کاربرد اشعار است که مورخ با آوردن عبارت «لراقمه» به آن اشاره کرده است. اشعار مزبور در اثر استرآبادی متعلق به خود نویسنده است و در یک مورد که از اشعار حافظ استفاده کرده، امانت‌داری را به‌جای آورده و در دو قسمت از اثرش به آن اشاره کرده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۳۳، ۱۸۳). اغلب اشعار استرآبادی با روایات منثور هماهنگی کامل دارد. وی مانند مورخان پیشین، پس از ذکر یک حادثه، شعری می‌آورد که جای آن در متن مشخص است. اشعار او در قالب‌های مختلف شعری مانند رباعی، قطعه و مثنوی است و بیشتر از تکبیت‌ها بهره می‌گیرد و خواننده را وامی‌دارد تا با دقت بیشتری متن را دنبال کند. به نظر می‌رسد هدف استرآبادی از آوردن اشعار الحاقی، بهره گرفتن از آن‌ها به‌عنوان تأییدی بر صحت سخنانش در شرح حوادث روزگار خویش و همچنین در تأیید اعمال مخدومش، نادرشاه بوده است. توجه به کاربرد ضرب‌المثل در شیوه نگارش استرآبادی خالی از لطف نیست. میرزا امثال را برای تشبیه و تمثیل در ضمن نثر آورده است و به این وسیله بر وسعت معنی و لطافت سخن خود افزوده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۵، ۸۷، ۱۰۷).

منابع استرآبادی در جهان‌نگشای نادری

میرزا مهدی‌خان در هیچ جایی از اثر خود ذکری از مآخذ به میان نیاورده است، چراکه قسمت اعظم مطالب حاصل مشاهدات مؤلف است. نزدیک بودن استرآبادی به نادر، نشانگر آن است که وی شاهد عینی اکثر وقایع و قضایای پشت‌صحنه عصر خود بوده است و از این حیث روایت‌هایش اعتبار می‌یابد. از سوی دیگر میرزا، سمت منشی‌الممالکی دستگاه نادر را بر عهده داشته است، یعنی به تعبیر امروز، وزیر امور خارجه، و ازجمله مشاوران نزدیک نادر در سفرهای او بوده است. به‌ویژه که وی در مسائل مربوط به سیاست خارجی و مکاتبات نادر با پادشاه عثمانی شخصاً مسئولیت داشته است، لذا از

این حیث گزارش‌های مربوط به این مسائل در کتاب او دقیق‌تر است. جولی اسکات میثمی در کتاب خویش بحثی با عنوان تاریخ و وثاقت مطرح کرده و عنوان می‌کند که تاریخ از هر نوع که باشد برای آنکه جنبه اقماعی خود را حفظ کند، باید موثق و معتبر باشد و در ادامه بحث خویش به نقل از بیهقی اظهار می‌دارد که یکی از منابع اطلاعات تاریخی، گزارش‌های شاهدان عینی است. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد، روایات استرآبادی به دلیل اینکه خود شاهد عینی حوادث بوده- و یکی از ارکان وثاقت و اعتبار روایت تاریخی همین نکته است- می‌توان به اقوال او در این زمینه به دیده اعتبار نگریست. البته لازم به ذکر است که یکی از ارکان وثاقت و اعتبار متون تاریخی، کتاب‌ها و آثار سایر نویسندگان است، چون هیچ‌کس نمی‌تواند همه رخدادهایی را که حتی در روزگار خودش رخ می‌دهد شاهد باشد، کتاب‌ها راهنمایی ضروری برای تاریخ گذشته و تاریخ معاصر محسوب می‌شوند (میثمی، ۱۳۹۱: ۳۵۰). از بین وقایع مورد اشاره مورخ در *جهانگشا*، رخدادهایی چون مناسبات نادر با طهماسب و تغییر سلسله صفویه به افشاریه تا زمان کشته شدن نادر؛ از جمله وقایعی هستند که در آن‌ها میرزا خود شاهد عینی بوده است. وی در این حوادث به مشهودات خود تکیه کرده و آن‌ها را بدون دخالت قوه تخیل به رشته تحریر درآورده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۴). از مباحث مهم در روش‌شناسی استرآبادی که با بینش او پیوند خورده، نحوه استفاده از افعال و صفات در *جهانگشای نادری* است. افعال مورد استفاده در این اثر نه تنها نشانگر توجه مورخ به مقام و موقعیت نادر، بلکه بر بینش نخبه‌گرایانه وی نیز اشاره دارد. کاربرد افعال جمع برای نادر شاهدی بر این مدعاست: «در عالم خود نادر آفاق بودند، به نادرقلی بیگ مشهور شدند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۸، ۱۰۵، ۱۲۵). کاربرد افعال و ضمائر جمع در فرهنگ ایرانی نشان بزرگی و هیبت است. صفات به‌کاررفته در *جهانگشا* در وصف خداوند، نادر و سپاهیان در هر صفحه متفاوت است، که این خود نشان از دقت نظر نویسنده در کاربرد صفات دارد. با نگاهی به صفات مورخ در وصف نادر در اثر استرآبادی می‌توان دریافت که این واژگان به مرزهای سلطه شاه بر ساختار کلان اجتماعی در گفتمان دولت و قدرت (رجبلو، ۱۳۸۴: ۱۹) در ایران عصر افشاری اشاره دارد. کاربرد صفاتی چون داور، قهرمان قهر، شجاعت، دادخواه در کنار واژگان استعاری مورخ چون «ظل سبحانی» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۴) «آیت فتح الهی» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۰۵) «خلیفه‌الرحمان»، «خلدالله‌ملکه»، «ظل حضرت سبحان»، «پادشاه ظل اسلام‌پناه» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۹۴) نشان از مبانی فکری نخبه‌گرایانه و تلاش وی در مشروعیت بخشی به سلطان دارد. صفات ذکر شده مورخ در مورد سپاه نیز نشان می‌دهد که وی درصدد نشان دادن عظمت سپاهیان نادر در برابر دشمن بوده است.

نقل روایات در جهانگشای نادری

استرآبادی نیز در نگارش اثر خود از روش تاریخ‌نگاری وقایع‌نگارانه بهره گرفته است. چنانکه وی در بخش‌های مختلف کتاب از خود به‌عنوان «وقایع‌نگار و کاتب‌الحروف» یاد کرده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱، ۳۲۵، ۴۸۵).

در ذکر وقایع جهانگشای نادری، استرآبادی حوادث هر سال را در همان سال به نگارش درنیاورده است. درواقع همه رویدادهای مربوط به یک واقعه را که در چند سال رخ داده، یکجا ذکر نمی‌کند. در مواردی به شروع یک واقعه اشاره داشته و شرح مفصل آن را در سالی که واقعه خاتمه یافته و فرجام آن مشخص شده به‌تفصیل بیان کرده است. از سوی دیگر تقطیع گزارش‌ها می‌تواند نشانگر آن باشد که مطالب جهانگشا تدریجی نوشته شده است که متن ذیل صحت این مطلب را روشن می‌کند: «چون تسخیر قلاع مزبوره بزور بازوی پنجه اقبال بی‌زوال خسرو دادگر در سال بعد میسر می‌گردد مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاءالله وحده العزیز، در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۴۳). با توجه به نقل فوق می‌توان احتمال داد که وی وقایع هر سال را به‌اختصار در همان سال یا سال‌های بعد می‌نوشته است و شاید تدوین نهایی اثرش پس از مرگ نادر در دوران انزوای او صورت گرفته باشد. به نظر می‌رسد که او از وقایع هر سال یادداشت‌هایی برداشته و بعد نسبت به تدوین آن‌ها اقدام کرده است. از دیگر نکات روشی مورخ در بیان ذکر وقایع توجه به جزئیات زمان وقوع رخداد است به‌طوری‌که وی با آوردن این قسم از جزئیات، هدفش درک بهتر مخاطب از زمان وقوع حادثه بوده است. روش مورخ در ذکر زمان وقایع تاریخی در موارد مختلف متفاوت است:

- زمان دقیق رویداد همراه با ماه و سال: «در آخر ماه جمادی‌الثانی توشقان ئیل سنه ۱۱۳۵ اشرف جمعی از افغانه را با خود هم‌داستان کرده از کنج اعتزال برآمد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۶).

- تأکید بر زمان خاص: وی در بیان زمان ورود محمود غلج‌های به کرمان می‌نویسد: «این واقعه

پانزده روز قبل از نوروز در ماه جمادی‌الثانی ۱۱۳۴ اتفاق افتاد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۴).

- ذکر اشارات کلی در بیان حادثه: «صبحگاهان چون توپ اژدردهان افق، گلوله آتش‌بار مهر را از دهن درانداخت، معلوم شد که افغانه، شب توپخانه را به محاذی اردوی نصرت قرین آورده مهیای جنگ گشته‌اند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۰۶). طرح یک مقدمه قبل از شرح یک واقعه از دیگر فنون نویسندگی استرآبادی است که مورخ در مورد هر رویداد ابتدا مقدمه‌ای کوتاه در خصوص آن واقعه می‌آورد. وی در شرح حوادث، رویکردی به گذشته دارد و پیوستگی مطالبش را با وقایع با ذکر عباراتی چون «گزارش آن

آن واقعه به طریق حقیقت آنکه» یا «تبيين اين مقال آنکه» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۱، ۶۹) «تتمه احوال گفته خواهد شد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۴). «مفصل این مجمل آنکه» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۷۲)، «به نهجی که سابقاً ذکر یافت» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۲۰، ۳۷۹) حفظ کرده و رویداد را به تفصیل شرح می-دهد. از دیگر ویژگی‌های روشی در جهانگشا می‌توان به دقت نظر میرزا در تشریح جزئیات او از رخدادهای تاریخی زمانه‌اش اشاره کرد. وی در پاره‌ای از موارد در ذکر رخدادها به بیان جزئیات به شیوه‌ای تفصیلی پرداخته، این جزئی‌نگری و نگارش جزئیات حوادث بیشتر در مورد شخصیت نادر تحقق پیدا کرده است یعنی همان فردی که محور بحث کتاب جهانگشای نادری است. از جمله مصادیقی که بیانگر این ویژگی است می‌توان به شرح روایات مورخ از تولد نادر (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۸)، معرفی ایل قرقلو (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۷)، جلوس نادر (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۰)، ازدواج نادر (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۳)، فرامین نادری (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۸۱) و طبع او (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۷۸) اشاره کرد که این امر نشان از گفتمان سلطنت محور و نخبه‌گرایی استرآبادی دارد.

نحوه شخصیت‌پردازی در جهانگشای نادری

از دیگر شیوه‌های مورد استفاده استرآبادی در تاریخ‌نگاری‌اش، شخصیت‌پردازی است. مؤلف در گزینش و ارائه داده‌های تاریخی از شیوه فضا سازی بهره برده است. ریزبینی در تشریح حوادث جانبی برای انتقال بهتر مطلب، نوشته وی را از انسجامی یکنواخت برخوردار کرده که این امر از استقلال قلم مورخ حکایت دارد. نمونه این روش در تاریخ‌نگاری بیبهقی نیز به چشم می‌خورد (بیبهقی، ۱۳۷۵: ۴۵). استرآبادی در جهانگشا مخاطب را پس از توصیف فضائل و خلقیات اشخاص با ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری آن‌ها آشنا می‌سازد. دقت عمل وی در شخصیت‌پردازی تداعی این نکته است که در فضایی داستانی، جزئیات حوادث بدون آنکه موجب خستگی گردد، می‌تواند سبب جذابیت روایت شود. از سوی دیگر این روش در تصویرسازی فضای دستگاه نادری و آشنایی با اوضاع و احوال عاملان حکومتی و عملکرد آن‌ها نیز مثمر ثمر است. از آنجاکه استرآبادی در دستگاه نادر عهده‌دار منصب بوده، آگاهی‌های او از شخصیت افراد پیش و پس پرده سیاست در ذکر رویدادهای تاریخی قابل ستایش بوده که با هنرمندی تمام به تصویر کشیده شده است. وی از بیان احساسات اشخاص نیز غافل نبوده و عملکرد اطرافیان نادر را به دقت توصیف می‌کند. از آن جمله می‌توان به گزارش‌های مورخ از حالات شاه‌طهماسب پس از فتح اصفهان و خروج اشرف از آن شهر یاد کرد: «شاه‌طهماسب آشفتنگی خاطر

باطن ظاهر کرده از روی طرح، افسر از سر و مهر از بغل برآورده بر زمین زد...» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). وی در ادامه به نحوی دقیق مراحل سقوط شاه‌طهماسب را شرح می‌دهد. در بیان حالات اشرف افغان هنگام عزیمت به اصفهان نیز می‌نویسد: «بعد از آن که اشرف کار خود را تباه و روز دولت را سیاه دید، جمیع توپخانه سلطنت را گذاشته با دل افگار و خاطر ریش در کمال خذلان و تشویش، سر خویش و راه اصفهان در پیش گرفت» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۴). از دیگر نمونه‌های شخصیت‌پردازی نیز می‌توان به توصیف ویژگی‌های مدعیان شاهزادگی و ملازمان طایفه بختیاری از زبان مورخ اشاره کرد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۱۰). گاه توجه او به جزئیات در بیان توضیح بیشتر در شرح یک شخصیت است که در ادبیات فارسی از آن تحت عنوان بدل یاد می‌شود. مورخ در قسمت‌های مختلف اثر خود در تشریح شخصیت‌ها از این شیوه بهره برده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۵، ۳۳، ۳۰۲).

جایگاه سرگذشت نامه‌نویسی در جهانگشای نادری

روش سرگذشت‌نامه‌ای در ایران از پیشینه دراز دامنه‌ای برخوردار است و متونی چون شاهنامه فردوسی و غرر اخبار ثعالبی نیز به صورت سرگذشت نامه تدوین شده‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۶۳). در واقع زندگی‌نامه نویسی پر دامنه‌ترین شکل روایت تاریخی است که سهمی مهم در تاریخ‌نگاری اسلامی داشته داشته است. از آنجاکه پردازش همه ابعاد زندگی یک انسان نه ممکن است و نه مطلوب، سرگذشت نامه می‌کوشد که جنبه‌هایی از زندگی یک شخصیت را در پرتو توصیف و تحلیل به تصویر بکشد (آبوزرن، ۱۳۸۹: ۴۳). لذا در پرتو زندگی‌نامه نویسی است که می‌توان به فضای پرورش شخصیت‌ها و تاریخچه رشد فرد در متن یک فرهنگ پی‌برد (ملائی‌توانی، ۱۳۸۸: ۱۴۵). میرزا نیز تاریخ خود را در قالب یک سرگذشت‌نامه به نگارش درآورده است. مهم‌ترین نمود سرگذشت‌نامه‌نویسی در جهانگشا، شرح سرگذشت نادر است. چنانچه کتاب استرآبادی نیز به نام نادر، جهانگشای نادری نام‌گرفته است. در تقسیم‌بندی زندگی‌نامه‌ها، اثر استرآبادی در ردیف زندگی‌نامه‌های فردی قرار دارد که در بردارنده‌ی زندگی یک شخصیت واحد یعنی نادر است. وی در اثرش سرگذشت نادر را از تولد تا مرگ با بزرگ-نمایی به نگارش درآورده که از این حیث نوعی زندگی‌نامه‌ی بلند محسوب می‌شود. وی در وصف تولد نادر می‌نویسد: «و تولد مسعود آن حضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد و یک هجری، مطابق تخاقوی ثیل در قلعه دستجرد و دره جز در مکانی که بالفعل عمارت عالیه در آنجا احداث و به مولودخانه اشتهار یافته، اتفاق افتاد. و به اسم جد خود-ندر قلی بیگ-موسوم گردید و در

پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت، مظهر کارهای سترگ گشته، در عالم خود نادر آفاق بودند، به نادر قلی بیگ مشهور شدند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۸). از دیگر جنبه‌های زندگینامه نویسی در اثر استرآبادی می‌توان از رخداد‌های مهم رسیدن او به سلطنت، تاج‌گذاری در دشت مغان (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۰)، ازدواج نادر (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۳)، فتوحات مهم او با ترکمانان (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۹۲)، افغانه (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۰، ۱۴۳)، ترکان عثمانی (همان: ۱۴۵، ۱۷۹، ۲۱۳)، حمله به هندوستان (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۴، ۶۹۹) و مرگ نادر (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۵۸) یاد کرد. در واقع استرآبادی اثر خود را با مرگ نادر به پایان می‌برد. شایان ذکر است که در باب لشکرکشی‌های نادر روایت‌های بسیاری وجود دارد که شیوه سرگذشت‌نامه‌نویسی مورخ در آن به چشم می‌خورد که به علت پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن خودداری می‌شود.

بینش در تاریخ‌نگاری استرآبادی:

زندگینامه استرآبادی و تأثیرات آن در شکل‌گیری بینش مورخ

در خصوص تاریخ تولد استرآبادی اطلاعات چندانی در دست نیست و در آثار وی نیز ذکری از آن به میان نیامده است (خوانساری، ۱۳۷۷: ۲۳) بیشترین اطلاعات درباره زندگانی میرزا، متعلق به دوران دبیری اوست، چنانکه وی از خود به‌عنوان «وقایع‌نگار» نام می‌برد. در واقع آنچه منابع دیگر درباره زندگانی او نگاشته‌اند، مربوط به شغل وی به‌عنوان وقایع‌نگار است. چراکه میرزا در کتابش خود را محمدمهدی بن محمد استرآبادی معرفی می‌کند (استرآبادی، ۱۳۷۸: ۴). برخی نظیر آرنووا اشرافیان، وی را نظام‌الدین محمد حاج‌الحسین صفوی خوانده و می‌نویسد: «اسم کامل میرزا مهدی، نظام‌الدین محمد حاج‌الحسین الصفوی است. او در استرآباد به دنیا آمد و از اسمش پیداست که از خاندان صفویان است» (اشرافیان، ۲۵۳۶: ۲۳). شایان ذکر است که با توجه به نظرات نویسندگان متقدم و متأخر در صحت مطلب فوق جای بسی تردید است، چراکه میرزا در کتابش نام پدر خود را به‌صراحت «محمد نصیر استرآبادی» معرفی کرده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۶). همچنین نام نظام‌الدین در هیچ‌یک از تذکره‌ها و منابع بدین‌صورت ضبط نشده است. دکتر رضا شعبانی نیز در نقد نظر پژوهشگران مزبور می‌نویسد: «اهل تحقیق شوروی مستندی برای چنان حدس عجیبی ارائه نداده‌اند و در اسناد کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن مجموعه‌ای ذیل شماره ۵۳۰۶ به نام «نظام‌الدین محمدهادی الحسینی» ملقب به

شاه میرزا و مخاطب به میرزا مهدی خان صفوی، سال ۱۱۳۲ ه.ق وجود دارد و احتمالاً اشتباه مؤلفان روسی از آنجا سرچشمه می‌گیرد» (شعبانی، ۱۳۶۲: ۱۹).

از میان تذکرة‌های بسیاری که در آن نام مهدی‌خان آمده، نخستین تذکره «*یاض‌الشعر*» تألیف واله داغستانی است که در ذیل عنوان «میرزا مهدی کوکب» می‌نویسد: «از مستعدان روزگار و صاحب‌کمالان والا مقدار بوده در خدمت قهرمان اقران ایران به سر می‌برد و چند سال قبل از این، فرط محن کز لازم این زمان افتاده از رنج زندگی آسوده» (واله‌داغستانی، ۱۳۹۱: ۴۶۸). چنانکه از نام استرآبادی پیداست هر پژوهشگر تاریخ ناخودآگاه او را اهل استرآباد می‌داند ولی اینکه وی اهل خود استرآباد بوده و یا متعلق به یکی از روستاهای آن منطقه، کاملاً آشکار نیست. ولی در تذکره‌ها به استرآبادی بسنده شده است (ذبیحی، ۱۳۴۸: ۱۴۶). برخی از منابع نظیر *جغرافیای گرگان و دشت* (معینی، ۱۳۴۴: ۴۱۰)، میرزا را استرآبادی الاصل خوانده که البته مطالب کتاب مذکور در مورد وطن میرزا صحیح به نظر نمی‌رسد، چون در هیچ‌یک از منابع مربوط به دوره افشاریه چنین اشاره‌ای نشده است. از دوران کودکی و چگونگی تحصیل میرزا اطلاع صحیحی در دست نیست، همین‌قدر پیداست که او در استرآباد به دنیا آمده و مقدمات علوم را در آنجا و سپس در اصفهان فراگرفت (خوانساری، ۱۳۷۷: ۲۶). مهدی خان در دوران جوانی به ادبیات و انشاء و خط تسلط داشت و گاهی هم شعر می‌گفت و به قولی کوکب تخلص می‌کرد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱). از دیگر منابع که از لقب «کوکب» به‌عنوان تخلص میرزا یاد کرده‌اند، می‌توان به *صبح گلشن* (صدیق‌هندی، ۱۳۹۰: ۴۸۹)، *خلاصه‌الافکار* (تبریزی‌اصفهانی، ۱۳۴۳: ۲۵۶)، *مجمع‌الفصحاء* (هدایت، ۱۳۳۶: ج ۲: ۴۳۹) و *النریه* (آقابزرگ طهرانی، ۱۳۴۸: ج ۹: ۹۲۴) اشاره کرد. استوری نیز در ضمن شرح‌حال مختصری از میرزا، لقب او را کوکب ذکر کرده است (Story, 1972: 322).

آغاز زندگی سیاسی

سال ورود استرآبادی به خدمت شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه.ق) مشخص نیست، اما سابقه خدمات او در *مخازن الانشاء* و نامه‌های متعددی که به نام وی قلم‌وی ثبت شده است، گویای حفظ مقام منشیگری در دوران شاه حسین و پسرش طهماسب دوم است (شعبانی، ۱۳۷۳: ج ۲: ۱۴۵). از دیگر مشاغل وی می‌توان از باغبان باشیگری شاه سلطان حسین یاد کرد. البته این شغل برای میرزا چندان میمنت نداشت و کارش دیری نپایید، زیرا در این زمان افغانه که از حدود خراسان گذشته بودند،

اصفهان را محاصره و پس از چندی به تصرف درآوردند (خوانساری، ۱۳۷۷: ۲۶). به دستور محمود افغان گروهی از امرا و اعیان به قتل رسیدند. خوشبختانه میرزا که از این مهلکه جان سالم به در برده بود، مانند اکثر ارباب قلم، گوشه‌نشینی اختیار کرد (تجلی‌بخش، ۱۳۴۶: ۱۷۶). پس از سقوط اصفهان و در خلال هشت سال بحران ناشی از تسلط غلزیان که با استیلای نادر بر اصفهان خاتمه یافت، از استرآبادی هیچ اطلاعی در دست نیست، احتمالاً وی مانند بسیاری از کسانی که در دستگاه سلطنت صفویان مقامی داشتند گوشه‌نشینی اختیار کرده است. پس از ورود نادر به اصفهان، استرآبادی عریضه-ای برای تهنیت به دارالسلطنه تقدیم مواکب نادری داشت و از جانب مردم استرآباد عرض تبریک نمود (استرآبادی، ۱۲۸۲: ۴۲). ظاهراً در صحت انتساب این عریضه به استرآبادی ایرادی نیست؛ چراکه هم سبک انشاء آن با انشای میرزا مطابق است و هم اینکه درج نام او رفع هرگونه تردید می‌کند. سال ورود استرآبادی به دستگاه حکومت نادرشاه مشخص نیست، اما هنگامی که میرزا عریضه خود را به نادر ارائه داد، وی از استحکام کلام آن دانست که میرزا فردی باتجربه و عالم است (تجلی‌بخش، ۱۳۴۶: ۱۷۶). وی پس از ورود به دستگاه نادری سریعاً مدارج ترقی را طی کرد و در سال ۱۱۴۲ ه.ق به منصب منشی‌الممالکی منصوب شد و از آن‌پس در بسیاری از جنگ‌ها و سفرها نادر را همراهی کرد و در ردیف سه تن از مشاوران مخصوص نادرشاه قرار گرفت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۵۱۳). منصب منشی‌الممالک، در دوره‌های صفویه تا قاجاریه از مناصب مهم به شمار می‌رفت. این منصب بعدها به دوات‌داری، قلمدان‌داری، منشی‌حضوری، وزیر رسایل و بالاخره در عصر پهلوی به رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی تبدیل شد. به‌طورکلی وی از لحاظ دانش و بینش شهره خاص و عام بود. منشی‌الممالک هم‌پایه حکم صدراعظم نادر را داشت، کسی که شب و روز همراه نادر بوده و در جایگاه مشاور او قرار داشت (باستانی‌پاریزی، ۱۳۴۴: ۳۲۵). علاوه بر منشی‌الممالکی برخی مأموریت‌های سیاسی نیز از سوی نادر به میرزا محول می‌شد که اهمیت آن‌ها می‌تواند نشان‌دهنده میزان اعتماد شاه به او و نیز توانایی‌های شخص میرزا باشد، چنانکه در اوایل سال ۱۱۵۸ ه.ق که عثمانیان در جنگ ایروان از نادر شکست خوردند و درخواست مصالحه نمودند، مذاکراتی صورت گرفت و میرزا به‌عنوان سفیر به دربار عثمانی رفت و در اواخر عمر نادر، در اجرای مأموریتی سیاسی به عثمانی اعزام شد. اما به‌درستی مشخص نیست که میرزا در این هیئت چه سمتی داشته است. نوایی بر این عقیده است که شاید مغز متفکر این هیئت سیاسی، مهدی‌خان بوده و مصطفی‌خان شاملو به‌اصطلاح نقش ظاهری و نمایشی داشته است (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۷۷؛ نصیری، ۱۳۶۴: ۱۶۴). نوایی در تأیید این مطلب این‌گونه اظهار می‌دارد که: «در جزو اسناد سیاسی دولت ترکیه سندی است، از احمد پاشا حاکم زیرک بغداد به دولت متبوع خود در باب

این‌که میرزا را بر مصطفی خان مرجع بدانند، هرچند که ظاهراً عنوان سفارت با مصطفی‌خان است» (نویسی، ۱۳۶۸: ۱۷۸). پس از چندی در صحرای مغان، پس از تاج‌گذاری نادرشاه، استرآبادی به علتی نامعلوم از مقام منشی‌الممالکی عزل گردید. نادرشاه منصب وی را به میرزا مؤمن‌خان تفویض کرد. میرزا از آن‌پس به شغل وقایع‌نگاری پرداخت (لکه‌پارت، ۱۳۳۱: ۲۴).

استرآبادی در بغداد بود که نادرشاه به قتل رسید (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۱۷)، طول اقامت وی در بغداد مشخص نیست، اما سخن رضا قلی‌خان هدایت (۱۲۸۸-۱۲۱۵ ه.ق) از همراهی جدش حاجی محمد خان بیات، با میرزا مهدی‌خان به مکه و بازگشت آنان به مازندران حکایت دارد (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۱۸). درحالی‌که مؤلف تاریخ گیتی‌گشا تصریح می‌کند که مهدی‌خان منشی از بغداد مراجعت و مصطفی‌خان شاملو در بغداد ماند (موسوی‌اصفهانی، ۱۳۱۷: ۳۲). تقدیر چنین بود که هنگام قتل نادر او به مأموریت دوری عزیمت کند تا از تعرض مدعیان سلطنت در امان باشد (بامداد، ۱۳۴۷: ۱۷۱). با توجه به نزدیکی استرآبادی به نادر، می‌توان حدس زد که وی ناگزیر بود پس از مرگ شاه مدت‌ها از انظار دور بماند. از همین رو از باقی ایام زندگانی وی اطلاعی در دست نیست و احتمالاً در اواخر عمر خود زندگی دشواری داشته است. برخی بر این عقیده‌اند که او از بغداد به کرمانشاه و از کرمانشاه به مشهد رفت و به قول دیگر عازم تبریز شد و بقیه عمر خود را به گوشه‌نشینی گذراند، اما چرا استرآبادی به‌جای اصفهان یا محل تولد خود - استرآباد - به تبریز رفت؟ شاید علت نرفتن او به استرآباد، ناشی از قدرت یافتن قاجاریه در آن منطقه بوده است. همچنین وی در قضیه قتل فتح‌علی‌خان قاجار و جانب‌داری او از نادر، عملکرد خود را در علت قتل خان قاجار مؤثر دانسته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۸). در مورد عدم بازگشتش به اصفهان هم می‌توان حدس زد که از قدرت گرفتن زندیه و ظهور خان زند در آن منطقه ناشی شده باشد. متأسفانه این انزوا پرده ابهامی به روی زندگی او افکنده است. میرزا پس از مأموریت ناموفق خود در سمت سفارت قسطنطنیه از آن‌پس در گمنامی به سر برد و به خدمت هیچ‌یک از پادشاهان افشار درنیامد (تجلی‌بخش، ۱۳۴۶: ۱۷۷). بنا بر قول مؤلف خلاصه‌الافکار «چون که خبر قتل آن قهرمان جهان انتشار یافت باعث مراجعت گردید، گویند که دیگر به شغلی نپرداخت و به خانه‌نشینی گذرانید» (تبریزی‌اصفهانی، ۱۳۴۳: ۵۶).

اعتقادات، باورها و گرایش‌های فکری استرآبادی

یکی از عوامل تأثیرگذار بر اندیشه نویسنده، باورها و گرایش‌های فکری است. به طوری که می‌توان با شناخت تعلقات و تمایلات دینی مورخ، نوع اثرگذاری این علایق را در تحلیل، تعلیل و سرانجام قضاوت‌های وی بازجسته و اثرگذاری آن را در روش تاریخ‌نگاری او برای بازتاب فضای سیاسی-اجتماعی روزگار مورخ تبیین نمود. درباره اعتقادات مذهبی استرآبادی به‌طور آشکار اطلاعی در اختیار نیست. اشارات او در متن *جهانگشا* نیز حاکی از احترام وی به دو مذهب تشیع و تسنن است. از محتوای اثر چنین برمی‌آید که او برای خلفای راشدین احترام قائل بوده و آنان را به خاطر فضایلشان مدح و ثنا گفته است و در ادامه نامشان از عنوان «رضی‌الله‌عنه» و «علیهم‌رضوان‌الله‌اجمعین» استفاده کرده است. این در حالی است که برای امام علی (ع) نیز «رضی‌الله‌عنه» و «ارضا» را به کار می‌برد. به نظر می‌رسد که این‌گونه خطاب کردن افراد نامبرده از سوی مورخ تحت تأثیر رویکرد نادر در سیاست مذهبی او و سخنان ایراد شده وی در باب این سیاست در دشت مغان بوده است. اما آنچه قابل توجه است، ارادت آشکار او به پیامبر (ص) و ائمه است. او در وصف آنان از عباراتی بهره می‌گیرد که نمایانگر گرایش او به تشیع است. وی پس از نام رسول به شیوه اهل سنت عنوان «صل‌الله‌علیه‌و‌السلم» را به کار برده است، اما در انتهای کتاب، اثرش را با تعبیر «قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه و آله» به پایان می‌برد، که این نوع صلوات در میان شیعیان ستوده است. آوردن واژگانی چون «سیدالمرسلین» و «خاتم‌النبین» برای پیامبر (ص)، عنوان «اسدالله‌الغالب»، «مظهرالعجایب و مظهر الغرایب» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۲۸)، «غالب کل غالب» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۸۳) در وصف امام علی (ع)، ذکر عنوان «ثامن ائمه هدا و ضامن کافه غربا»، وصف «روضه رضیه رضویه»، «مشهد مقدس» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۱)، «مشهد معلی» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳) در وصف آستانه امام رضا (ع) (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۸)، ذکر «آستانه مقدسه علیه علویه و عتبه بهیه غرویه» و «مشهدین شریفین» و «زاویه مقدسه کاظمین علیهما‌السلام»، «کربلای معلی» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۲۳) در وصف بارگاه امامان در نجف و کربلا (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۲۶) و آوردن عباراتی نظیر «یونس نبی» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۲۵)، «ماه مبارک رمضان» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۲۶)، «شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان»، (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۵، ۲۱۸) و شرح نذورات نادر به «روضات ائمه» شاهدهی بر این مدعاست. استرآبادی همچنین پایان اثرش را با درود بر حضرت محمد و خاندان ایشان به پایان برده و می‌نویسد: «به محمد و آله الامجاد، تمت الكتاب بعون الملك الوهاب به تاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۱۷۱» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۷۰).

با دقت در متن *جهانگشا* می‌توان دریافت که بسیاری از روایت‌های استرآبادی در باب دو مذهب تشیع و تسنن دو پهلو است. میرزا در عین ارادت‌های خود به شیعه در برخورد با موضوعاتی که جنبه مذهبی داشت دو رویه در پیش گرفته است. به گونه‌ای که گاه دوگانگی زبان او در باب دو مذهب تشیع و تسنن سبب ایجاد تردیدهایی در مورد مذهب مورخ شده است. کلام استرآبادی در مورد سیاست مذهبی نادر مقارن جلوس وی و نگارش وثیقه‌نامه، شاهی بر این مدعاست. مورخ در «شرح جلوس همایون»، «در بیان وقایع سال ۱۱۵۳ ه.ق» و در «تسوید شرح وثیقه‌نامه» مباحث مربوط به ارکان دولت نادر و شرایط نادر برای پذیرش سلطنت را بارها مورد تأکید قرار داده است که از این دست می‌توان به تکرارهای مورخ در مورد خطای شاه اسماعیل در باب ایجاد تفرقه میان مذاهب اسلام، بر حق بودن خلفای راشدین، تکیه بر دوستی و رسم برادری خلفای اربعه و مجاهداتشان در ترویج دین اسلام و درخواست وی از ملت ایران در برگشت به مذهب اهل سنت اشاره کرد. از آنجا که تکرار واژگان و عبارات از شاخصه‌های مهم در تحلیل گفتمان است، توجه به روایات استرآبادی در این زمینه ضروری می‌نماید. استرآبادی در گزارش‌های خود در روز جلوس نادر در فرمانی خطاب به بیگلربیگان عظام، سادات عالی‌مقام، علما و اهالی شرع در شورای مغان از شاه اسماعیل به‌عنوان بانی تفرقه و «دو بر هم زن» در میان مذاهب یاد کرده و عمل او را در سب و لعن خلفای راشدین مورد مذمت قرار داده است. استرآبادی شرط پذیرش سلطنت اهالی ایران از سوی نادر را ترک مذهب تشیع و قبول مذهب تسنن عنوان می‌کند. اما در باب مذهب تشیع سخنش را این گونه به پایان می‌برد که چون امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول اکرم و ممدوح امت بوده و اهل ایران به مذهب آن حضرت آشنا هستند، ایشان را پیرو مذهب خود شناخته و تنها در فروع مقلد طریقه آن حضرت باشند (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۹۶-۲۹۷، ۴۱۵: ۴۲۸-۴۳۰). شاید بتوان همین اندازه توجه به مذهب جعفری از سوی مورخ را این گونه توجیه کرد که اغلب پیشوایان اهل سنت از شاگردان امام صادق (ع) بودند و در محضر ایشان کسب فیض کرده‌اند. درواقع یکی از مهم‌ترین اهداف پشت پرده نادر و مورخ او از بیان این مباحث آن بود که با حذف تشیع، مشروعیت صفویان را - که خود را مروج این مذهب می‌دانستند - زیر سؤال ببرند. زیرا که مشکل اصلی نادر پس از ادعای سلطنت، ذهنیت مردمی بود که سخت علاقه‌مند صفویان بودند و نادر می‌بایست ابتدا وجهه دولت صفوی را تضعیف کند تا بتواند سلطنت خود را توجیه نماید. از سوی دیگر نادر خود را با اسماعیل صفوی مقایسه می‌کرد و خویش را چون اسماعیل بنیان‌گذار سلسله جدیدی می‌دید، لذا از این حیث می‌کوشید تا در هر وثیقه‌ای او را بدنام کند (جعفریان، ۱۳۷۴: ۱۴۷-۱۴۸). نادر برای یادآوری مردم به دین آباء و اجدادی خویش، به مذهب «اسلاف کرام و اروغ عظام نواب همایون» خود

اشاره می‌کند و در نظر دارد یک نوع تداعی در ذهن توده ایجاد کند. همچنین او قصد داشت آینده سلطنت خود را تأمین کند و زمینه وحدتی را که امروزه نیز پس از گذشت دو سده و نیم در مرحله امید ممالک اسلامی است، آماده نگه دارد (شعبانی، ۱۳۴۹: ۱۰). طرح این مطلب و نگاه اجمالی به ابعاد مختلف سیاست مذهبی نادر و آنچه از نظر این پژوهش اهمیت دارد، انعکاس این مسئله در تاریخ‌نگاری عصر افشاری است. از سوی دیگر می‌توان دریافت که اغلب موضوعات مربوط به دین و علما در مواردی مورد توجه مورخ قرار گرفته که به نوعی با سلطنت نادر ارتباط داشته است. با توجه به روایت‌های مورخ می‌توان دریافت که اوضاع فکری و مذهبی جامعه در زمان او و اندیشه و انتظارات نادر از وی می‌توانست بر اندیشه تاریخ‌نگاری استرآبادی تأثیر گذارد. به طوری که در گزارش‌های خود جانب‌دارانه سخن گفته و گاه از تشیع و گاه از تسنن دفاع کرده است و گاه سعی داشته این سیاست مذهبی نادر را در جهت ایجاد تعادل در جامعه و پایه‌ای برای اصلاحات اجتماعی قلمداد کند. این در حالی است که دو رساله با عناوین «رساله غدیریه» و «زوال آفتاب نبوت» از مورخ در دست است که در آن‌ها با تکیه بر منابع معتبر شیعی به شکلی افراطی تشیع خود را به نمایش گذاشته است. وی در رساله غدیریه پس از ستایش امام علی (ع) از شایستگی امیر مؤمنان برای جانشینی پیامبر (ص) سخن رانده و از مخالفین با عناوینی چون «رؤسای اهل نفاق»، «گروه بی‌دین»، «دشمنان دودمان سیدالمرسلین»، «طبقه ظالمان»، «منکران وحدانیت الهی» و «جماعت مردوده» یاد کرده و نام چهارده نفر از دشمنان دودمان نبوی را به ترتیب ذکر می‌کند (میراث اسلامی ایران، ۱۳۷۴: ۳۱۱). استرآبادی مخالفت خلیفه عمر را در برابر مسئله غدیر و موضع رسول (ص) این‌گونه شرح می‌دهد که: «عمر را استماع این کلام آشناک ساخته چون اخگری نیمه سوخته با دلی از نایره کفر و نفاق سوزان متوجه حضرت رسالت شده و کلمات تامات نبوی که عین مقاصد ربانی است به جملگی از حیز اطاعت خارج ساخته»، حالی که «حضرت رسالت با وجود علم به مواد حیل و خدیعه آن طایفه به دوافع آن نپرداخته و به سپر صبر متترس گشته» (میراث اسلامی ایران، ۱۳۷۴: ۳۲۱). وی در آخرین سطر از رساله خود از عذاب این طایفه سخن رانده و می‌نویسد: «حشرهم الله زمرة المشركين و عذبهم عذابا لا يعذب احدا بمثله من الاولين و الاخرين» (میراث اسلامی ایران، ۱۳۷۴: ۳۲۳). در رساله *زوال آفتاب نبوت* نیز مورخ پس از برشمردن صفات رسول (ص)، از خلقت پیامبر (ص) به عنوان مظهر تجلیات الهی یاد کرده و سپس به شرح مباحث درباره رحلت ایشان پرداخته است (میراث اسلامی ایران، ۱۳۷۴: ۳۲۶).

علاقه مذهبی مورخ به صفویه نیز در اثرش به صورت متناقض تجلی کرده است. گرچه در شرح جلوس نادر و بیان سیاست مذهبی، استرآبادی از اسماعیل صفوی به عنوان خروج کننده از دین اسلام نام

می‌برد، اما از برخی افراد این سلسله از جمله شاه‌طهماسب و شاه سلطان حسین و خاندان سلطنت با احترام یاد کرده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۵۲).

تأملی در بینش تاریخی استرآبادی - بینش سلطنت‌محور و نخبه‌گرایانه

توماس کارلایل، مورخ انگلیسی بر این باور است که تاریخ عبارت است از احوال قهرمانان. وی که بر جاذبه شخصی قهرمان و توانایی او در برانگیختن کیش قهرمان پرستی توده‌های مردم تأکید دارد، قهرمان را شرط لازم و کافی برای وقوع حوادث و مجری جریان‌های واقعی تاریخی قلمداد می‌کند (کارلایل، ۱۳۶۷: ۶۵؛ ادواردز، ۱۳۷۵: ۱۷۲).

استرآبادی گویا بنا بر اقتضائات زمانه، چنین گرایشی داشته است. جریانی که پس از تجربه نابسامانی سقوط صفویان و ناامنی ناشی از حضور افغان‌ها، نادر را الگو می‌داند و تمام حوادث را به عملکرد او نسبت می‌دهد. از دیدگاه این جریان اگر نادر نبود، رویدادهایی که به وحدت ارضی ایران انجامید، به وقوع نمی‌پیوست. وی خود در مقدمه کتابش، در ذکر ظهور شخصیت نادر و آنچه موجب نگارش *جهانگشا* شد تصریح می‌کند که اگر نادر نبود ایران، ویران بود (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴). با یک چنین دیدگاهی، جای تعجب نیست که در قسمت‌های مختلف اثر خود همواره نادر را آفریننده و منشأ اصلی فتوحات می‌داند (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۲).

گفتمان شاخص در *جهانگشا* توجه به مسائل سیاسی و نظامی است. توجه به اصطلاحات نظامی، بزرگ‌نمایی سپاه و روایت‌های او از فنون جنگی نادر با چنان وضوحی نوشته شده‌اند که می‌توان روند حقیقی جنگ‌ها را بازسازی کرد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۷۳، ۴۶۲). استرآبادی همچنین نادر را با صفاتی چون سرور گردن‌فراز، غضنفر صولت و شیر غرانستوده و از برتری او در نبردهایش یاد کرده است. مورخ در پیروزی‌های سپاه، مقدم بر همه دلایل، کامیابی‌ها را نتیجه تدبیر نادرشاه می‌داند. او در شرح اغلب رخدادهای تاریخی نظیر حمله نادر به قندهار، شکست اشرف در جنگ سر دره خوار (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۷، ۲۸۷) و سرکوبی ترکمانان استرآباد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۹) از تاکتیک‌های نظامی نادر به‌عنوان فرمانده تراز اول میدان سخن گفته است.

گرایش نخبه‌گرایانه استرآبادی سبب شده است که در پس هر پیروزی نادر، قدرت او را ستایش کند و باعث بزرگ‌نمایی شخصیت و عملکرد نادر شود. استرآبادی به هنگام اشاره به مقام ظل‌اللهی نادر و سپاه پیروز او در تصرف قندهار، از نادر به‌عنوان شخصیتی یاد کرده است که گویی برای فرمانروایی

ساخته شده بود. وی در وصف قدرت نادر می‌نویسد: «یکه‌تاز میدان دلاوری و طنطعه پرداز معرکه سروری، اعلی حضرت ظل‌اللهی مانند شیر غران بر قلب آن گروه زد. هنگامی که سیاست شاملش به ظبط رسوم حزم پردازد، کسی قدم از جای خویش نتواند برداشت. در شام کین، چون منع آتش‌افروزی کند، برق را قدرت چقماق زدن نیست و وقت شبگیر چون به خاموشی فرمان دهد، صبح را جرأت نفس کشیدن، نی» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۰۶). در واقع استرآبادی از جمله مورخان است که در تاریخ‌نگاری خود در تداوم اندیشه ایرانی‌شهری و مشروعیت بخشی به پادشاه به مفاهیمی چون فره ایزدی و اندیشه ظل‌اللهی اشاره کرده است. از نظر او نادر جانشین خدا بر روی زمین و سلطنت او موهبتی الهی از سوی خداوند است. عباراتی از این دست نشان‌دهنده نگرش نویسنده در جهت مشروعیت بخشیدن به سلطنت و مقام پادشاه است. مورخ نه تنها خود از قدرت نادر سخن گفته، بلکه از زبان حال سپاهیان و گاه از زبان دشمن نیز سخن به میان آورده است. در حمله دوم نادر به بغداد سپاهیان او متفق‌القول اظهار اطاعت کرده و قول جان‌سپاری می‌دهند (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۳۹). با آنچه گذشت می‌توان دریافت که استرآبادی در اکثر موارد از جنگ‌هایی نام‌برده و به تفصیل آن می‌پردازد که پیروزی از آن شاه و سپاه نادر است که در اینجا می‌توان به گرایش‌ها و جانب‌داری خاص مؤلف نیز پی‌برد. بینش نخبه‌گرایانه مورخ آنجا به اوج می‌رسد که به هنگام اتمام اثرش برای بقای دولت نادری دعا کرده و می‌نویسد: «ان‌شاءالله تعالی سال‌های بسیار سریر سلطنت موروثی به ذات بی‌همال این منظور الطاف ملک منان و چشم‌وچراغ دودمان سلاطین زمان، مزین بوده، از آفات روزگار در امان و این دولت به فیروزی و عدل و احسان به زمان قائم آل محمد صلی‌الله علیه و آله متصل و جاودان باد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۷۰). مورخ قدرت نادر را در قالب عباراتی منظوم نیز چنین توصیف می‌کند:

چنان آفتاب، آتش افروختی که نامش زبان در دهن سوختی
سمندر کزان آتش افروختی اگر سوی آب آمدی، سوختی
(استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۲۷).

بینش علی و انتقادی در جهانگشای نادری

منظور از بینش علی و نگرش انتقادی در تاریخ‌نگاری، همان رویکرد انتقادی مورخ در بررسی ناکارآمدی ساختارها و رفتارهای سیاسی و اجتماعی صاحبان قدرت است؛ اعم از سلطان و سایر عوامل حکومتی به منظور ارائه الگویی مطلوب و گاه برای اعلان اعتراض و مخالفت خود نسبت به اعمال

ظالمانه آنان و ثبت و ضبط آن برای آیندگان. وجه علی بودن آن نیز به معنای تعمق در علت رخدادهای رخدادهای تاریخی است (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۵۶). استرآبادی نیز در اثر خود کوشیده است تا روند وقایع را با توجه به اصل علیت تبیین کند. در باب دیدگاه نقادانه شایان ذکر است که در تاریخ‌نگاری وی تنها می‌توان موارد معدودی را نشان داد که چنین نگرشی در آن به‌کاررفته که مورخ در این موارد از نقد غیرمستقیم بهره برده است. شاید یکی از دلایل آن را بتوان در گفتمان سلطنت‌محور مورخ در اثرش جستجو کرد. از آن نمونه می‌توان به گزارش‌های استرآبادی در شرح حملات نادر در خراسان اشاره کرد. وی اعمالی چون قتل و عام، کور کردن، قطع گوش و بینی و ساخت کله مناره از بی‌گناهان را از عادت‌های همیشگی نادر عنوان کرده که تمام اوقات خود را بر آن صرف می‌کرده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۰). ذکر واژه «بی‌گناهان» در روایت مورخ بر دیدگاه نقادانه وی اشاره دارد. او همچنین در شرح واقعه هندوستان پس از ذکر وضعیت شهر و نحوه برخورد سپاهیان نادر اشاره می‌کند که در این نبرد خشک و تر به پای هم سوختند و صغیر و کبیر از دم تیغ گذشتند و برق خرمن زندگی سی هزار نفس از خورد و بزرگ شهر خاموش شد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۵۹). گاه در روایت‌های استرآبادی نوعی درهم‌آمیختگی بینش انتقادی و اجتماعی به چشم می‌خورد. نظیر گزارش‌های وی درباره اوضاع اجتماعی ایران در ماجرای محاصره اصفهان. او در این روایت، وضعیت مردم را با دیدی نقادانه به تصویر کشیده است: «شمار زیادی از مردم از گرسنگی جان داده و دل‌های مردم در حسرت دانه‌ای گندم سینه‌چاک بود. بزرگان نیز برای رفع گرسنگی خود در بازارها اطفال خوردسال را دزدیده، ذبح کرده و می‌خوردند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۵). از دیگر موضوعات اجتماعی موردتوجه استرآبادی پرداختن به مباحثی چون قحطی و بیماری در این دوره است. وی یکی از دلایل قحطی مردم خراسان را به سبب قحط و غلای می‌داند که بعد از مرگ نادر در خراسان شدت یافته بود. او با دیدی نقادانه و در غالب شعر وضعیت توده مردم را به تصویر می‌کشد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۵).

در باب نظریه علیت در تاریخ‌نگاری استرآبادی باید گفت که وی در آثارش به توجیه حوادث می‌پردازد و علت هر حادثه را بیان می‌کند. وی در علل سقوط صفویه از عواملی چون سبک‌مغزی کارگزاران، سست‌رأیی، طمع‌ورزی و در نظر داشتن منافع مصلحت به‌عنوان اسباب شکست از سوی ارکان این دولت سخن گفته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۸۷). درواقع مورخ در قسمت‌هایی از اثر خویش تنها به نقل صرف وقایع پرداخته، بلکه به تحلیل روابط علت و معلولی رخدادهای توجه نموده و آن را با عباراتی چون «منظور اینکه» تحلیل می‌کند. او پس از شرح اقدامات بی‌رحمانه علی‌قلی‌خان مقارن سلطنت، از محصور کردن شاه‌رخ میرزای چهارده‌ساله خبر می‌دهد و علت این امر را از سوی وی با

عبارت «منظور اینکه» بیان داشته و می‌نویسد: «منظور اینکه، اگر در پادشاهی اقتدار یابد شاهزاده را برطرف و اگر اهل ایران سلطنت او را اعتباری ندانند، طالب اولاد خاقان مغفور باشد، شاهزاده را جالس سریر عز و شرف سازد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۳).

گاه در تشریح عوامل مؤثر در رفتار نادر، بینش علی و نگرش انتقادی مورخ درهم تنیده شده است، به گونه‌ای که در کنار بینش علی و نقادانه خود در برابر عوامل دولتی زبان به اعتراض گشوده و رفتار نادر را حق جلوه داده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۰). از سوی دیگر استرآبادی مورخی خردگراست که از دیدگاه او کفران نعمت مردم در برابر ولی نعمتشان را بدعاقبتی دانسته و آن را سبب اصلی نابودی می‌داند. وی خاطرنشان می‌کند که علی‌قلی‌خان بعد از قتل و عام تمام اولاد نادر، دیده مروت فروبست و نصرالله میرزا و امام قلی میرزا را از دیده بصیرت کور کرد و شاهزاده اعظم -رضا قلی میرزا- را از دم تیغ گذراند و بر آن بی‌گناهان که «نهال نورسته چمن سلطنت بودند» رحم نکرد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۲). مورخ حتی در واقعه قتل نادر به اسامی قاتلین نیز اشاره داشته و با اندوهی پنهان سعی در تشریح این حادثه داشته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۱).

استرآبادی در مسبب قتل نادر گویا بیش از همه علی‌قلی را مسئول دانسته، چراکه در صفحات پایانی اثرش تا جایی که ممکن بوده است تیر تیز زبان خود را متوجه او ساخته و می‌نویسد: «جواهر خانه نادری را از کلات حمل و نقل مشهد مقدس نموده، دست اسراف گشوده؛ بی‌موقع و بی‌مصرف به وضع و شریف افشانده، نقره خام را به بهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را به جای سفال و سنگ به خرج داد و خود به عیش پرداخت» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۶۴). در پایان سخنش نیز به سرنوشت شوم سلطنت علی شاه اشاره کرده و گویی قصد او از آوردن این مطلب عاقبت عملکرد ناسپاسی وی به ولی-نعمت که همانا گریختن علی شاه و برادرانش و کور شدن آن‌ها بود را به مخاطب گوشزد کرده است. همچنین از موارد فوق می‌توان فهمید که مورخ در تمام قسمت‌های کتاب خود، عملکرد نادر را مورد انتقاد قرار نداده و تنها معدودی از اعمال نادر را آن‌هم به‌طور غیرمستقیم و گذرا مورد نقد قرار داده است که این خود بار دیگر بر گفتمان سلطنت محور اشاره دارد.

بینش مشیت‌گرایانه

دیدگاه مؤلف در باب مسئله مشیت الهی و تقدیرگرایی، بعد دیگری از بینش هستی‌شناسانه وی را تشکیل می‌دهد. از نظر برخی از مورخان اسلامی تاریخ مظهر اراده الهی است. در پژوهش‌های تاریخی

نیز هدف تنها بررسی رخداد تاریخی نیست، بلکه شناخت، منظری است که نویسنده از ورای آن، رویداد را دیده و به رشته تحریر درآورده است. لذا از جمله عوامل تأثیرگذار در این زمینه، دیدگاه اعتقادی نویسنده است. چراکه نوع نگرش مورخ به هستی، تعلقات و تمایلات مذهبی او در نوع تحلیل و تعلیل و قضاوت‌های وی در گزینش روایات تاریخی مؤثر است. لذا در این مقاله نگارنده می‌کوشد با شناخت دیدگاه تقدیرگرایانه مورخ، بازتاب آن را در محتوای تاریخ‌نگاری او تبیین و تحلیل نماید.

بینش شریعت‌مدارانه میرزا مهم‌ترین عامل در شکل‌دهی نگرش هستی‌شناسانه اوست. کاربرد صفات مورخ در وصف پروردگار نشانگر اعتراف او به وجود برتر هستی است. استرآبادی در تمامی رخدادهای تاریخی، کلام خود را با توکل بر ایزد یکتا شروع کرده است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۱۳۸). درواقع تقدیرگرایی استرآبادی متکی بر بینش دینی وی، میراث تفکر مشیت‌گرایانه قرون پیشین است که در محتوای تاریخ‌نگاری وی نیز تداوم‌یافته است. میرزا به‌رغم اینکه در اغلب موارد علت قضیه را بیان می‌کند، در بسیاری از موارد مشیت پروردگار را نیز در کنار آن یادآور می‌شود. وی در تبیین دلایل سقوط صفویه خواست پروردگار را مؤثر دانسته و با استناد به آیه «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ» علت زوال صفویه را تحلیل کرده است. او در ادامه جمع عواملی چون گران‌جانی، سخت‌دلی و سست‌رایی در ارکان دولت را زمینه‌ساز سقوط این سلسله دانسته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۸۷)، اما رکن اصلی این اندیشه در بینش مورخ همان پذیرش خداوند به‌عنوان مسبب‌الاسباب است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۵). همچنین در چارچوب اندیشه مشیت‌گرایانه‌ی مورخ علاوه بر مشیت ایزدی، حکم قضا نیز سبب‌ساز اتفاقات است. به‌طوری‌که وی در شرح نبرد با لژگیه از نقش قضایای الهی و نزول برف و صاعقه و تلف شدن ۲۰۰ نفر از جنگجویان سخن گفته است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴۰۴). درواقع تقدیرگرا بودن میرزا یکی از عناصر مهم بینش اعتقادی اوست که در تاریخ‌نگاری او به‌کرات دیده می‌شود، ولی با توجه به جایگاه‌های کاربرد این اندیشه نباید از این نکته غفلت نمود که گاه در مواردی این بینش اعتقادی به‌صورت یک سپر برای محفوظ ماندن از مشکلات و برای ترس از مجازات حاکمیت به‌کاربرده شده است. از سوی دیگر در بیان آشفتگی‌های دوران اواخر نادری این سکوت میرزا به نظر می‌رسد که علاوه بر تقدیرگرا بودنش، مقداری احتیاط سیاسی او را به نمایش می‌گذارد.

احتیاط و مصلحت‌اندیشی

استرآبادی به‌عنوان یکی از مشاوران نزدیک نادر شریک در تصمیمات او بوده و کتابش در واقع یک تاریخ رسمی است و به‌احتمال زیاد تا نادر زنده بوده هرچه می‌نوشته آن را به سمع و نظر نادر می‌رسانده است. در سراسر کتاب او یک نوع مصلحت بینی درباره نادر به چشم می‌خورد (اشرفیان، ۲۵۳۶: ۵). این در حالی است که امروزه مسلم است که لشکرکشی نادر به هند به هر بهانه ظاهری که بود، هدف اصلی آن دستیابی به خزاین سلطنتی آن کشور بوده است، در صورتی که میرزا، ماجرا را طوری دیگر توجیه می‌کند و از حمله نادر به هند برای رفع بحران‌های سیاسی در آن منطقه یاد کرده است. میرزا افتخار همه پیروزی‌ها را در آیین و وجود نادر دیده و چهره سرداران را کاملاً بی‌رنگ تصویر کرده است و به‌ویژه نام دلاورانی چون شاه قلیخان قاجار مروی و پیر محمدخان سردار هرویرا حذف کرده و از قتل سردارانی چون امام وردیخان افشار، حاکم کرمان، و علی‌رضا بیگ افشار، سرکرده نیروهای خوزستان سخنی به میان نمی‌آورد (مروی، ۱۳۷۴: ۳۳). از حوادث دیگر می‌توان به حادثه دلخراش شوشتر اشاره کرد که کلام میرزا در این باره کوتاه و ابتر است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۳). خطای دیگر میرزا این است که قیام سید احمد -نواده میرزا داود متولی- که در برابر افغانه قد علم کرد را بی‌اهمیت می‌انگارد. به گفته مرحوم باستانی پاریزی نادر را باید دنباله‌رو این سردار پاکباز پنداشت (باستانی‌پاریزی، ۱۳۴۴: ۳۳۲) درحالی که میرزا به او ارجی ننهاده است.

استرآبادی گاه مانند بسیاری از مورخان پیشین در مورد علت واقعه سکوت می‌کند. یکی از موارد سکوت وی در نقل حوادث، سرنوشت شاه‌طهماسب دوم و پسرش شاه‌عباس سوم است (مرعشی، ۱۳۲۸: ۸۴؛ مروی، ۱۳۷۴: ج ۲: ۴۴۹). به نظر می‌رسد، رضا قلی میرزا پسر نادرشاه که در غیبت نادر، جانشین وی در ایران بود، از بیم طغیان طرفداران خاندان صفویه برای بازگرداندن صفویان به قدرت، طهماسب و پسرانش عباس و اسماعیل را به قتل رسانده باشد (Tucker, 2006: 108). همچنین میرزا بسیاری از حوادث را به شرحی ناتمام بیان کرده و از همین رو بسیاری از قضایا را تحمل‌پذیر جلوه می‌دهد. نظیر کشتار مردم دهلی که از اندوهناک‌ترین حوادث ایام نادر است (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۰). حال آنکه علت بلوای هندوها به دنبال افزایش شدید قیمت غله صورت گرفت، واقعیتی که استرآبادی از آن سخن به میان نمی‌آورد (لکه‌هات، ۱۳۳۱: ۴۲۲) و از باب انذار به مخالفان نادر در مورد تعداد کشته‌شدگان می‌گوید: «آتش جهل عوام برق خرمن زندگانی سی هزار تن خرد و بزرگ شهر شد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۱)، ولی از تعداد کشته‌شدگان ایرانی سخنی به میان نمی‌آورد. به دلالت حزین

تعداد کشته‌شدگان این واقعه ۷۰۰ نفر بوده است (حزین: ۱۳۵۰: ۱۰۵). فریزر به نقل از میرزا تعداد مقتولین ایرانی را ۴۰۰ تن ضبط کرده است (فریزر، ۱۳۹۳: ۷۶). بدین ترتیب گاه استرآبادی بدون پرداختن به علت‌ها و ارائه تحلیلی تاریخی در آخر به ذکر این جمله اکتفا می‌کند که: «دهر دون رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرقة برانگیخت» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۰).

از دیگر حوادثی که استرآبادی مسکوت گذاشته است، علل کور شدن رضاقلی میرزا است. وی با نوشتن «شاهزاده به طهران روانه شد» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۳۳۱) به بحث خود خاتمه می‌دهد. درحالی‌که مروی به تفصیل تمام کور شدن رضاقلی میرزا را شرح می‌دهد (مروی، ۱۳۷۴: ج ۲: ۸۴۶). مروی با ذکر سیلابی که به کشته شدن شش تا هفت هزار تن از سپاهیان نادر منجر شد، می‌افزاید که لشکرکشی بی‌حاصل نادر به داغستان برای خزانة مرکزی ۵۰۰ هزار تومان هزینه داشت (استرآبادی، ۱۳۸۷: ج ۲: ۸۳۳)، اما استرآبادی تنها با اشاره به سیلاب، در مورد به هدر رفتن خزانة و کشته شدن سربازان لب فرومی‌بندد.

درواقع استرآبادی تحت تأثیر نخبه‌گرایی و مصلحت‌اندیشی در رویدادهایی که به زیان نادر و مستلزم نقد اعمال اوست، سکوت اختیار می‌کند. به نظر می‌رسد که استرآبادی خود را ملزم به نوعی تقیه می‌دانسته و بخشی از اجتنابش از ارائه داوری، ذکر عقاید و تحلیل‌های شخصی از اوضاع سیاسی و اقتدار نادر بوده است.

یک نکته دیگر که توجه به آن ضروری می‌نماید اینک توجه به مذهب تشیع و نقش علما که بخش مهمی را در متون تاریخی دوره صفویه تشکیل می‌دهد، در جهانگشا کنار گذارده شده و گزارش وقایع بیشتر به توصیف اعمال نادر و درگیری‌های نظامی وی پرداخته است. استرآبادی پس از ذکر شروط پنج‌گانه نادر در شورای مغان که به‌منزله اعلان رسمی حکومت او بود (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۷۰)، از مخالفت هیچ‌یک از علماء سخن نمی‌گوید، درحالی‌که به‌تصریح مروی «پس از چهار شبانه‌روز که مخالفتی ابراز نداشته، میرزا ابوالحسن ملاباشی در چادر خود گفته بود که: هر کس قصد سلسله صفویه نماید نتایج آن در عرصه عالم نخواهد ماند» (مروی ۱۳۷۴: ج ۲: ۴۴۶). درواقع بینش محتاطانه استرآبادی سبب شده که بسیاری از مورخان زبان به انتقاد از وی گشوده و دیدگاه او را موردانتقاد قرار دهند (باستانی‌پاریزی، ۱۳۴۴: ۳۲۳).

شاید بتوان تنها توجیه برای ستایش‌های استرآبادی در حق نادر را در توجه به اوضاع و احوال زمانه و غلبه‌ی افغانه جستجو کرد، چنانکه خود نیز بر این مسئله در هنگامی که انگیزه خویش را از نوشتن کتابش بیان نموده، اشاره دارد: «غرض از نوشتن این اوراق این است که بر عالمین روشن شود که

ایران، چگونه ایران و ممالک به چه قسم ویران بود و آن حضرت معمارگونه با عزمی استوار، ویرانی‌ها را درست کردند» (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۴). مسلم است کسی که بنا به اظهار خودش در ایام شاه سلطان حسین حضور داشته و همواره نگران اوضاع تأسفبار مملکت بوده، با ظهور نادر به‌عنوان سرداری لایق بی‌اختیار پیروزی‌هایش را می‌ستاید و از ذکر ناکامی‌های او اجتناب می‌کند. این نکته را نباید فراموش کرد که در زمان نادر ملاباشی و منشی‌الممالک هیچ‌وقت از خود اختیاری نداشتند و جرئت نمی‌کردند، جز آنچه نادرشاه می‌خواست کاری انجام دهند. از طرفی هر یک از دولتمردان آن روز با یکدیگر رقابت داشتند و از گزند یکدیگر در امان نبودند و هنرشان این بود که علاوه بر حفظ روابط خود با نادر، خویشان را نیز از گزند رقیبان حفظ کنند. چنانکه همکار دیرین میرزا، حسنعلیخان معیرالممالک، از افراد بوقلمون صفتی بود که با توطئه‌گران همراه شد و پس از برافتادن شاه با دشمنان وی ساخت و مدت‌ها نیز مشاور آن‌ها بود (شعبانی، ۱۳۷۳: ۱۴۱). به جرأت می‌توان گفت که بیشتر معتمدان پیرامون نادر جاه‌طلب بودند. به‌یقین می‌توان قضاوت کرد که اگر میرزا در زمان وقوع حادثه قتل نادر در محل حضور داشت بدون شک کشته می‌شد، چنانکه غیر از معیرالممالک، ندیمان نادر هر که را یافتند، کشتند (بازن، ۱۳۴۰: ۵۸).

به‌هرحال کار استرآبادی را در موقعیت آن‌چنانی نباید چندان آسان انگاشت و همین که وی مدت هجده سال با مردی خودکامه رفیق سفر و حضر و گرمابه و گلستان بوده است جای تعمق بسیار دارد (کسروی، بی‌تا: ۵). اگر میرزا پس از کشته شدن نادر به ذکر حقایقی دست می‌بازد و از مفهوم این بیت استفاده می‌کند که «دیدی که خون ناحق پروانه شمع راه چندان امان نداد که شب را سحر کند» سلامت نفس او را می‌رساند که نمی‌خواسته بعد از نادرشاه با مدعیان سلطنت درگیر شود، بلکه قصدش این بوده که چند روز بقیه عمر را به تکمیل آثارش خویش پردازد.

نتیجه

ازجمله عوامل مهم در نگارش متون تاریخ‌نگارانه و اطلاع از فضای سیاسی-اجتماعی حیات مورخ، توجه به دو مقوله بینش و روش نویسندگان در هر عصر است. مورخان در هر عصری به‌عنوان ثبت‌کنندگان تاریخ، انسان‌هایی در ظرف زمان و مکان خود و پرورده‌ای از این دو عامل‌اند. آن‌ها بر اساس دانش جامعه و معرفت شخصی خود و با زبان و ادبیات عصر خویش به نگارش تاریخ پرداخته و متونی تاریخ‌نگارانه را ایجاد کرده‌اند. یکی از متون شاخص تاریخ‌نگارانه‌ی عصر افشاریه که به بازتاب فضای

سیاسی-اجتماعی حیات مؤلف در پرتو مباحث بینشی و روشی او پرداخته، تاریخ *جهانگشای نادری* است که به روش تاریخ‌نگاری سلسله‌ای نگارش یافته است. از نظر روشی مؤلف در اثر خویش متن ساده و مصنوع را به تناوب بکار گرفته و از سبک بینابین استفاده کرده است به طوری که این دوگانگی سبکی در اثر استرآبادی به وضوح نمایان است. استفاده از سبک بینابین در تاریخ‌نگاری میرزا با اوضاع زمانه مورخ نیز پیوندی ناگسستگی دارد. سبک نگارش *جهانگشا* بین نثر متکلف با عبارات و ترکیبات پیچیده اعم از کاربرد آیات قرآنی، احادیث، اشعار، ترکیبات عربی، ترکی و مغولی و نثر مرسل عامه‌فهم و ساده در نوسان است. نویسنده آنجا که سخن از مدح نادر و پیروزی‌های اوست، زبانی تکلف آمیز توأم با پیرایه‌های ادبی به کار می‌برد، اما در نقل حوادث تاریخی نثری ساده را در پیش می‌گیرد. از دیگر شاخصه‌های روشی در اثر استرآبادی می‌توان به نحوه استفاده مورخ از روش وقایع نگارانه در نقل روایات، شیوه بیان زمان وقوع رخداد، توصیف اماکن و توجه به جایگاه شخصیت‌پردازی، سرگذشت‌نامه‌نویسی در اثر وی اشاره کرد.

از دیدگاه بینشی، استرآبادی در نگارش *جهانگشا* متأثر از فضای سیاسی عصر خویش بوده است. قسمت اعظم این اثر تاریخی به مسائل سیاسی و نظامی اختصاص دارد و به علت توجه بیش‌ازاندازه وی به تاریخ سیاسی، صبغه گزارش سیاسی در آن غالب است. قسمت اعظم مطالب کتاب حاصل مشاهدات مؤلف است که از این حیث روایت‌های وی اعتبار می‌یابد. در بینش فکری استرآبادی سلطنت، ودیعه‌ای الهی و سلطان ظل‌الله فی‌الارض بوده که در کانون تاریخ‌نگاری وی قرار گرفته و جامعه با تمام زوایای آن، پیرامون سلطنت، روایت شده است. چنانکه وی یکی از انگیزه‌های قوی تاریخ‌نگاری در اثرش را تقرب به سلطان ذکر کرده است. البته توجه به مناصب اداری مورخ نیز در انگیزه وی برای نگارش تاریخ و تحلیل او از مسائل سیاسی بی‌تأثیر نبوده است. به طوری که تأثیر این ویژگی بر بینش مورخ می‌توانسته به شکل بروز تمایلات نخبه‌گرایانه در نگارش رخدادها اثرگذار باشد. لذا از این حیث در تاریخ‌نگاری میرزا سیطره تاریخ سیاسی با نگرش نخبه‌گرایی است، تا جایی که استرآبادی تحت تأثیر این نخبه‌گرایی و مصلحت‌اندیشی در اغلب رویدادهایی که به زیان نادر و مستلزم نقد اعمال اوست، سکوت اختیار کرده است. وی همچنین در تبیین، تحلیل و تعلیل حوادث تاریخی به مشیت الهی معتقد بوده و در کنار تقدیر الهی به نقش اراده و تدبیر انسان در شکل‌گیری حوادث باور داشته است. او در این زمینه گاه به تحلیل و تعلیل رویدادها و وقایع دست‌زده و در مجموع تفکر مشیت‌گرایانه بر اثر وی حاکم است.

منابع

- آبوزرن، د (۱۳۸۹)، *چگونه زندگی‌نامه بنویسیم*، ترجمه محسن سلیمانی، تهران: سوره مهر.
- ادواردز، پل (۱۳۷۵)، *فلسفه تاریخ*، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۸۷)، *تاریخ جهانگشای نادری*، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۷۸)، *دره نادره*، تصحیح سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- استرآبادی، میرزا مهدی (۱۲۸۲)، *مثنیات*، نسخه چاپ سنگی کتابخانه ملی، ش ۶۶۸۰، کاتب عباسعلی تفرشی، بی‌جا: بی‌نا.
- اشرفیان، آرونوا (۲۵۳۶)، *دولت نادرشاه افشار*، ترجمه حمید امین، تهران: شبگیر.
- آقازیرگ طهرانی، محمد محسن (۱۳۴۸)، *الذریعه*، تصحیح جعفر عاملی، بیروت.
- بازن، پادری (۱۳۴۰)، *نامه‌های طبیب نادرشاه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: یغما.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۴)، *خاتون هفت قلعه*، تهران: دهخدا.
- بامداد، مهدی (۱۳۴۷)، *شرح حال رجال ایران*، تهران: زوار.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۵)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- تبریزی‌اصفهانی، ابوطالب (۱۳۴۳)، *خلاصه الافکار*، تهران: انجمن آثار ملی.
- تجلی‌بخش، سروش (۱۳۴۶)، *نادرشاه*، تهران، تهران: ابن‌سینا.
- تهرانی، محمدشفیع (۱۳۴۹)، *تاریخ نادرشاهی*، به اهتمام رضا شعبانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۴)، «نادرشاه و مسئله تقرب»، *فلسفه و کلام*، ش ۶۲، ۱۳۸-۱۵۶.
- حزین، محمدعلی (۱۳۵۰)، *تاریخ و سفرنامه حزین*، تصحیح بیژن ترقی، تهران: خیام.
- ذبیحی، مسیح (۱۳۴۸)، *استرآبادنامه*، با همکاری ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: امیرکبیر.
- رجبلو، قنبرعلی (۱۳۸۴)، «نقش و جایگاه کارکرد و شیوه‌های بررسی متن فرمان مشروطیت با توجه به شاخص‌های تحلیل گفتمان»، *مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، ش ۵۵، ۴۵-۷۲.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰)، *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.

سهیلی خوانساری، احمد (۱۳۷۷)، «زندگی میرزا مهدی خان استرآبادی»، توشه، س ۱، ش ۱، ۲۳-۲۶.

شعبانی، رضا (۱۳۷۳)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، تهران: قومس.
 شعبانی، رضا (۱۳۴۹)، «سیاست مذهبی نادر»، *ادبیات و زبان‌ها*، ش ۸۱، ۱۱۳۲-۱۱۵۶.
 شعبانی، رضا (۱۳۶۲)، «نقدی بر کتاب دولت نادرشاه»، *ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، ۲۰-۲۵.

صدیق هندی، سید محمد (۱۳۹۰)، *تذکره صبح‌گلشن*، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: اوستا فراهانی.

فریزر، جیمزبیلی (۱۳۹۳)، *تاریخ نادرشاه*، ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک، تهران: پاسارگاد.
 قدوسی، محمدحسین (۱۳۸۷)، *نادرنامه*، تهران: دنیای کتاب.
 کارلایل، توماس (۱۳۶۷)، *قهرمان پرستی و قهرمانی در تاریخ*، تهران: انتشارات علمی.
 کالینگوود، جورج (۱۳۸۹)، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: آمه.
 کسروی، احمد (بی‌تا)، *نادرشاه*، بی‌جا: بی‌نا.
 لکهارت، لارنس (۱۳۳۱)، *تاریخ نادرشاه*، ترجمه مشفق همدانی، تهران: ابن‌سینا.
 مرعشی‌حسینی، محمدخلیل (۱۳۲۸)، *مجمع‌التواریخ*، به اهتمام عباس اقبال، تهران: اقبال.
 مروی، محمدکاظم (۱۳۷۴)، *تاریخ عالم‌آرای نادری*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: نشر علمی.
 مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، *نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، تهران: صدرا.
 معینی، اسدالله (۱۳۴۴)، *جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت*، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.

ملائی‌توانی، علیرضا (۱۳۸۸)، «اصول و مبانی سرگذشت‌نگاری»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء*، س ۱۹، ش ۳، پاییز، ۱۴۱-۱۶۵.
 موسوی‌اصفهانی، محمدصادق (۱۳۱۷)، *تاریخ‌گیتی‌گشا*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
 میراث اسلامی ایران (۱۳۷۴)، به کوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی (ره).

میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، *تاریخ‌نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.
 میرفخرایی، حسین (۱۳۸۶)، *نقد نشر فارسی دوره مغول*، تهران: ثالث.
 نصیری، محمدرضا (۱۳۶۴)، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه گیلان.

نوابی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *نادرشاه و بازماندگانش*، تهران: زرین.
واله داغستانی، علیقلی خان (۱۳۹۱)، *تذکره ریاض الشعراء*، تصحیح ابوالقاسم رادفر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۶)، *مجمع الفصحا*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: پیروز.
هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۹)، *روضه الصفا*، تصحیح جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.

Ernest Tucker, (2006), *Nadir Shah's Quest for Legitimacy in Post-Safavid Iran* Hardcover 150 pages (4 October 2006) Publisher: University Press of Florida.

. C.A. Story, (1972) *Persian Literature*, London, P. 322





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی